

### متن پرسش

استاد سلام: به نظر بنده تفکر و بررسی در مورد بديهيات مثل عالم خارج و ادراك بديهی عالم خارج، در همان حین تفکر مصداق خارج شدن از ساحت بديهی و قرار داشتن در ساحت نظری در مورد آن موضوع است، و بديهی مانند عالم خارج را فقط باید درک کرد و فکر نکرد، چون بديهی واضح و روشن است، حال سوال این است در تفکر امثال هیوم چه اشکالی هست که نمی تواند از شک خود دست بردارد و عالم خارج را فقط درک کند. شاید همانطور که خود او هم گفته خوشبختانه عالم خارج خودش بگونه ای است که بدون دلیل و استدلال خود را به ما می نمایاند، حتی هیوم هم فهمیده که بدون تفکر عالم خارج بديهی است، اما وقتی در مقام اثبات آن قرار می گیرد و در ساحت نظری قرار می گیرد دچار شک می شود، فقط چون نمی تواند آن را اثبات کند شک می کند، چون این کار از پایه اشتباه است و عالم خارج از مقوله ادراکات بديهی و وجدانی است و فقط باید درک شود نه تفکر شود چون تفکر باعث خارج شدن از ادراك بديهی وجدانی و ورود به ادراك نظریست و اینجاست که اگر شخص کمی روحیه بدبینی داشته باشد به شک دچار می شود و تنها راهش هم بدنبال دلیل نبودن و برگشت به ادراك وجدانی بديهی است، و باید توجه کنیم که این عالم خارج به گونه ای می باشد که خود را به ما خارج می نمایاند و دست ما نیست و نباید فکر کنیم ماییم که عالم خارج را خارج اعتبار می دهیم، اگر اینگونه فکر کنیم مشکل شروع می شود، پس باید اینگونه درک کنیم و توجه کنیم که عالم خارج خود به گونه ای است که خارجیت خود را به ما می نماید و بهتر است بگویم تحمیل می کند و جبر است و چه جبر زیبایی، این درک وجدانی است چه بخواهیم چه نخواهیم، برای همین است شکاک حقیقی نداریم چون همه در مقام عمل به دلیل اینکه عالم خارج خود خارجیتش را بر ما تحمیل می کند و از اختیار ما خارج است، عملاً در مقام عمل به وجدانی بديهی بودن عالم خارج اعتراف می کنند و آنها فقط در مقام تفکر و نظر شکاکند، به همان دلیل که ذکر نمودم، حال اینکه خود را به خواب زده و یا کسی نبوده که از خواب بیدارش کند بماند، خلاصه اینکه با کمی توجه به این درک بديهی می رسیم که عالم خارج خود بگونه ای است که خارجیت خود را به ما تحمیل می کند و ما وجدان فقط مجبوریم درک کنیم و به اختیار ما نیست و درکی است وجدانی در مقام حضور. با تشکر از شما

### متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: به نکات بسیار خوبی اشاره فرمودید. دقیقاً موضوع همین طور است که

می‌فرمایید. مشکل دیوم هیوم آن است که از آن ساحتی که باید به خارج رجوع کند، غفلت کرد و تکیه بر حسّ خود نمود. آری! وقتی که انسان به یکی از ابعاد معرفت را از بقیه‌ی ابعاد معرفت که خداوند در نفس ناطقه‌ی انسان قرار داده؛ تکیه کرد به همان مشکلی می‌افتد که امثال آقای هیوم گرفتار آن شده است. موفق باشید